



غیبت امام عصر چه نوع ابتلایی است؟/ یقین؛ شرط ثبات قدم در عصر غیبت

ما باید از نظر رشد و کمال به تعالی برسیم چراکه در روایت داریم که مردمان زمان ظهور از نظر کمال عقل در حد کمال هستند. این مسئله با آزمون ها اتفاق می افتد.

ما باید از نظر رشد و کمال به تعالی برسیم چراکه در روایت داریم که مردمان زمان ظهور از نظر کمال عقل در حد کمال هستند. این مسئله با آزمون ها اتفاق می افتد.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر جلسه پنجاه و سوم از سلسله مباحث مهدویت است که توسط حجت الاسلام سیدمحمدباقر علوی تهرانی ایراد شده است.

سومین وجهی که بر حسب روایات می توان برای حکمت غیبت بیان کرد، بحث سنت الهی است. سنتی که «قَلْنُ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» است یعنی هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت و هرگز برای سنت الهی دگرگونی نمی یابی.

نکته ای که وجود دارد این است که این سنت عمومی است «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» یعنی آیا مردم چنین پنداشتند که به صرف اینکه گفتند ما ایمان (به خدا) آورده ایم رهاشان کنند و هیچ امتحانشان نکنند؟

خداوند وقتی می خواهد امتحان کند به کامیابی ها و ناکامی ها، هر دو امتحان می کند. این مسئله را در آیه ۱۶۵ انعام داریم. «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ قَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» یعنی اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل های گذشته] قرار داد، و [پایه های مادی و معنوی] برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما عطا کرده، بیازماید.

آنچه خدا عطا کرده یا کامیابی است و یا ناکامی است و هر دو آن ابتلاست اما نکته این است که اکثر ناکامی های به خدا نسبت داده نمی شود و نمی توانیم آن را به خدا نسبت دهیم. مثلاً مسئله فقر ربطی به خدا ندارد بلکه به روش غلط توزیع ثروت مربوط می شود.

مسائلی مانند زلزله و سیل ناکامی هایی است که نمی توان به خدا نسبت داد. اگر ما دورانیشی کرده بودیم و خانه ها را مقاوم ساخته بودیم و یا در طبیعت دست کاری نمی کردیم این اتفاقات رخ نمی داد. بسیاری از ناکامی هایی که در کشور ما وجود دارد را نمی توان به خدا نسبت داد.

مثلاً یک بیماری لاعلاجی که از دوران طفولیت با فرد است می تواند یک ابتلاء باشد چراکه شخص هیچ نقشی در آن ندارد. امتحان خدا بر خلاف امتحان بشر است. بشر امتحان می گیرد تا خودش به نتیجه برسد اما خدا امتحان می گیرد که بشر را به نتیجه برساند. این را امیرالمومنین در ذیل آیه ۱۵ سوره تغابن تفسیر کرده اند. حضرت می فرماید «و معنی ذلك أنه يختبرهم بالأموال والأولاد ليتبين الساخطين لِرِزْقِهِ، و الراضين يفسميه و إن كان سبحانه أعلم بهم من أنفسهم و لكن ليتظهر الأفعال التي بها يستحق الثواب و العقاب» یعنی معنی این آیه این است که خدا انسان ها را با اموال و فرزندانشان می آزمايد، تا آن کس که از روزی خود ناخشنود، و آنکه خرسند است، شناخته شوند، گرچه خداوند به احوالاتشان از خودشان آگاه تر است، تا کرداری که استحقاق پاداش یا کیفر دارد آشکار نماید.

یعنی من منشأ رفتاری بشوم که استحقاق ثواب و عقاب دارد. نظیر آن چیزی که برای جناب نوح اتفاق افتاد. نوح تقاضایی از خدا کرد و رفتارش رفتاری بود که منشأ ثواب برای او شد. در آیه ۲۶ سوره نوح می فرماید «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِبَابًا» یعنی و نوح عرض کرد: پروردگارا از این کافران دیباری بر روی زمین باقی مگذار.

وقتی چنین درخواستی از حضرت حق می کند در آیه ۴۰ سوره هود بیان حضرت این است که «حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَوَقَرَّ السُّيُوفُ فَلَمَّا أَخْمَلُ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ» یعنی (نوح به ساختن کشتی و قوم به تمسخر پرداختند) تا وقتی که فرمان (قهر) ما فرا رسید و از تنور آتش آب بجوشید، در آن هنگام به نوح خطاب کردیم که از هر جفت حیوان دو فرد (نر و ماده) با جمیع خانواده ات-جز آن (پسرت کنعان و زنت) که وعده هلاکش در علم ازلی

گذشته-و هر که ایمان آورده همه را در کشتی سوار کن (که از غرقاب برهند).

غیر از آن زن و آن پسر، حضرت نوح پسر دیگری داشت که تصورش این بود که او آدم درستی است. وقتی عذاب آمد به پسرش گفت «ارکب معنا و لاتکن مع الکافرین» با ما بیا و با کافرین همراهی نکن. در آیه ۴۵ سوره هود می فرماید «وَتَادَى تُوْحٍ رَبِّهٖ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ اٰیٰتِیْ مِنْ اٰهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحٰکِمِیْنَ» یعنی و نوح به درگاه خدا عرض کرد: بار پروردگارا، فرزند من از اهل بیت من است (که وعده لطف و نجات به آنها دادی) و وعده تو هم حتمی است و قادرترین حکمفرمایانی.

در آیه بعدی ادامه می دهد «قَالَ یَا تُوْحُ اِنَّهٗ لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ اِنَّهٗ عَمَلٌ غَیْرُ صٰلِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَیْسَ لَکَ بِهٖ عِلْمٌ اِنِّیْۤ اُعْطِکَ اَنْ تَکُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ» خدا خطاب کرد که ای نوح، فرزند تو هرگز با تو اهلیت ندارد، زیرا او را عمل بسیار ناشایسته است، پس تو از من تقاضای امری که هیچ از حال آن آگه نیستی مکن، من تو را پند می دهم که از مردم جاهل مباش.

نوح بلافاصله موضع خود را نشان داد و عرض کرد «قَالَ رَبِّ اِنِّیْۤ اَعُوْذُ بِکَ اَنْ اُسْأَلَکَ مَا لَیْسَ لِیْ بِهٖ عِلْمٌ» و به آنچه خدا مقدر کرده بود راضی شد.

آزمون برای همین است. در دل نوح ذره ای کدورت نسبت به خدا به وجود نیامد که مثلاً این پسر ظاهراً اهل ایمان بود و باید نجات می یافت. اساساً امتحان برای این است که آن شخصی که دچار ابتلاء می شود، عملی را انجام بدهد «فان خیرا فخیرا و ان شرا فشررا». اگر شاکر باشد «لازیدنکم» زیادش می کند و اگر کافر باشد «ان عذابى عظیم». برای بروز چنین مسئله ای امتحان تحقق پیدا می کند و از نظر حضرت حق، سنت لایتبدل و لایتغیر است.

حال این سوال مطرح است که مسئله غیبت در جامعه تشیع چگونه امتحانی است؟

زراره از امام صادق نقل می کند که می فرمایند «سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ: اِنَّ لِلْغُلَامِ عَیْبَةً قَبْلَ اَنْ یَقُوْمَ قَالَ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ یَخَافُ وَ اَوْمَأَ بِیَدِهِ اِلٰی بَطْنِیْ ثُمَّ قَالَ یَا زُرَّارَةُ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ وَ هُوَ الَّذِیْ یُشْکَّ فِیْ وِلَادَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ مَا تَ اُبُوهُ یَلَا خَلْفِیْ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ اِنَّهٗ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ اَبِیْهِ یَسْتَنْتِیْنَ وَ هُوَ الْمُنْتَظَرُ غَیْرَ اَنْ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ اَنْ یَمْتَحِنَ الشَّیْعَةَ فَعِنْدَ ذٰلِكَ یَرْتَابُ الْمُبْطِلُوْنَ»

یعنی زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است عرض کردم: چرا؟ فرمود: میترسد - و با دست اشاره بشکم خود کرد- (یعنی میترسد شکمش را پاره کنند) سپس فرمود: ای زراره! اوست که چشم براهش باشند، و اوست که در ولادتش تردید شود: برخی گویند: پدرش بدون فرزند مرد، و برخی گویند: در شکم مادر بود (که پدرش وفات یافت و سپس هم دنیا نیامد) و برخی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش باشند ولی خدای عز و جل دوست دارد شیعه را بیازماید» در زمان (غیبت) است ای زراره که اهل باطل شک می کنند.

اگر ما جز مبطلون باشیم، غیبت باعث می شود که ما کم کم به عبارت های مختلف دست از امام برداریم. امیرالمومنین به شخصی به نام فرات می فرماید «اما والله لاقتلن انا و ابنای هذان و لیبعثن الله رجلا من ولدی فی آخرالزمان یطالب بدمائنا، و لیغیبن عنهم تمییزا لاهل الضلالة حتى یقول الجاهل: ما لله فی آل محمد من حاجة.»

یعنی به خدا قسم من و این دو فرزندم حسن و حسین (ع) شهید خواهیم شد، خداوند در آخر الزمان مردی از فرزندانم را به خونخواهی ما بر خواهد انگیخت و او مدتی غایب خواهد شد تا مردم آزمایش شوند و گمراهان جدا گردند، تا جایی که افراد نادان می گویند: خداوند دیگر به آل محمد کاری ندارد.

در بعضی از روایات، تعبیر و بیان شدیداللحنی آمده است که می فرماید «لا بد للناس من أن یمحصوا، و یمیزوا، و یغربلوا و یخرج فی الغربال خلق کثیر.» یعنی ناگزیر، مردمان امتحان می شوند و از هم تمییز می یابند و غربال می شوند و بسیاری از غربال بیرون می روند (در امتحان، موفق نمی شوند).

حدیث دیگر می فرماید «و الله لتمیزن، و الله لتمحصن، و الله لتعزبلن کما یغربل الزوان من القمح (و فی روایة عن الصادق (ع) بزبادة: حتی لا یبقی منکم الا الأقل ثم کفه تقلیلا…» یعنی بخدا قسم تمیز کرده می شوید. بخدا قسم خالص و پاک می شوید بخدا قسم غربال می شوید همچنانکه دانه های غیر گندم از گندم در موقع غربال کردن جدا می گردد. امام صادق شبیه این حدیث را روایت کرده و فرمودند: تعداد کمی از شما همراه قائم (ع) باقی می ماند.

حال سوال این است که چرا باید در حکومت امام عصر اینقدر غریب‌گری بشود، دلیل عمده آن این است که آن دوره دیگر دوره نفاق نیست و یکی از مسئولیت‌های امام عصر این است که نفاق را از بین ببرد.

لذا آن ۳۱۳ نفر (که در مورد تعداد آن بحث خواهیم کرد) یکی از خصوصیاتشان این است که نفاق ندارند. آنها باید مسئولانی باشند که برای این حکومت جهانی خطا و اشتباهی نداشته باشند.

امیرالمومنین عادل بود و مجاری عدالت را مسلماً می‌شناخت اما مشکل حکومت او این بود که مردم پذیرش عدالت نداشتند به همین دلیل جنگ‌های جمل و صفین و نهروان به راه افتاد.

ما باید از نظر رشد و کمال به تعالی برسیم چراکه در روایت داریم که مردمان زمان ظهور از نظر کمال عقل در حد کمال هستند، این مسئله با آزمون‌ها اتفاق می‌افتد، ثابت قدم‌ها در دوران غیبت امام عصر اندک هستند.

امام زین العابدین می‌فرماید «أَنَّ لِلْقَائِمِ مِمَّا غَيَّبْتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلَ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأُولَى فَسَيِّئَةٌ أَيَّامٍ أَوْ سَيِّئَةٌ أَشْهُرٍ أَوْ سَيِّئَةٌ سِنِينَ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَطَوَّلُ أَمْدَها حَتَّى يَرْجِعَ عَن هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ مَن يَقُولُ بِهِ فَلَا يَنْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَن قَوَى يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».

یعنی برآستگی برای قائم از ما دو غیبت است که یکی از دیگری درازتر است اولی شش روز یا شش ماه یا شش سال است و دیگری طول کشد تا بیشتر قائلین بآن از آن برگردند و بر آن ثابت نماند مگر کسی که یقین او قوی و معرفتش درست باشد و در دلش گرفت و گیری نباشد از آنچه ما حکم می‌کنیم و تسلیم ما اهل بیت باشد.

می‌فرماید ثابت قدم کسی است که یقین داشته باشد. لذا شما اگر می‌خواهید در وادی ایمان وارد شوید باید علم و معرفت یقینی داشته باشید.